

من یکے شتایی قطعه که اندر نعمتی مغرور و غافل  
 که اندر شکستی خسته و ریش، چو در ستم او ضراحت  
 این است، ندانم کی بجی پردازی از خویش حکمت  
 ارادت چون یکی را ارادت پادشاهی فرود آورد و دیگر  
 در شکم مایه بخندار دپت وقتی است خوش از اگر بود یا  
 تو مونس، و وجود بود اندر شکم حوت چو یونس حکمت  
 که شیخ قهر بر کشد بنی و ولی سر در کشد و رعمه لطف بچسباند  
 بدان باریگان رساند قطعه که بجز خطاب قهر کشند، اعیان را  
 نه جای معذرتت، پرده از روی لطف کو به دار، کاشقی  
 امید معذرتت حکمت هر آنکه بیاد یب دنیا راه صواب  
 بکیر و بعتیب آخرت گرفتار آید و کند نقیم من العذاب

الاذنی دون العذاب الا کبریمت پند است عتاب  
 همتر آن و انکه پند، چون پند و هند و نشوئی انکه پند  
 حکمت نیکشان بکلیات و امثال پشیمان پند گیرند  
 از انکه پشیمان بواقعه او مثل زنده قطعه زد  
 مرغ سوئی دانه دازد، چون در مرغ پند اندر بند  
 پند کبیر از مصایب در آن، تا نیکرند دیگران جو  
 پند حکمت از آنکه گوش ارادت کران آفریده اند  
 چون کند که بشنود و از آنکه کند سعادت می کشد چه کند  
 که زود قطعه شب تاریک دوستان حدای می بتا  
 چو روز خشنده، اوین سعادت بر روز بار و نیست  
 نماند بخشد حدای بخشنده ولی فی بان با عی از تو یکم عالم

Copyright © King Saud University